

## شریح قاضی؛ زندگی نامه و عملکرد

سیدعلی اکبر خدایی

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 7 - پاییز 80

شریح بن حارث کندی - مشهور به شریح قاضی - از چهره های اجتماعی - قضایی و تا حدی سیاسی صدر اسلام می باشد. بنا به نوشته مورخان و نسب شناسان، سراسر تاریخ زندگانی این شخص پر از ابهام و تناقض بوده و همین عامل سبب گشته تا برخی از محققان وی را شخصیتی افسانه ای بپندارند. در این مقاله ضمن رد این پندار و اثبات واقعی بودن این شخصیت، کوشش می گردد تا زوایای دیگری از زندگی او همچون: ایرانی بودن، صحابی یا تابعی بودن وی، دلایل تداوم منصب قضای او، بررسی اتهام مداخله در امضای استشهاد نامه علیه حجرین عدی و از همه مهم تر، بررسی درستی یا نادرستی صدور فتوا از جانب او علیه امام حسین(ع) روشن گردد.

### واژه های کلیدی: شریح، قضا، فتوا، کوفه، قضاوت

#### مقدمه

پرداختن به شخصیت های گوناگون تاریخی، علاوه بر این که زوایای تاریک حیات تاریخی شخص مورد نظر را مشخص می سازد، تا حدی تناقضات میان روایات مختلف راویان آن را هم برطرف می نماید. بررسی حیات تاریخی شریح نیز یکی از همین مقوله هاست. از آن جا که درباره تاریخ حیات او اختلاف زیادی وجود دارد و این اختلافات سبب شده تا شخصیت او از سوی محققین غربی همچون: تیان (Tyan))، شنایدر، شاخ و... افسانه ای و جعلی قلمداد شود، این نوشتار کوتاه تا حدی به روشن شدن این قضایا کمک خواهد کرد. به طور خلاصه می توان گفت که شریح یکی از معدود فعالان عرصه قضا و داوری می باشد که عمر طولانی یافت و مدت مدیدی از آن را در کار قضا سپری نمود. دلایل چنین دوام طولانی شغلی نیز یکی از چارچوب های مورد بحث در این مقاله خواهد بود. سعی نگارنده بر این بوده است تا با ذکر اخبار مربوط به شریح، بر اساس توالی زمانی و تحلیل بعضی از قضایا، به پرسش ها و ابهامات موجود در این رابطه پاسخ دهد.

#### شریح؛ افسانه یا واقعیت

در منابع تحقیقاتی غربی ها (1) در کنار بررسی علم قضا در اسلام، دانش حدیث و کاوش در شناخت مکتب های نخستین اسلامی، از شریح به عنوان شخصیتی نیمه افسانه ای یا جعلی یاد شده است. دلیل این نگرش و قضاوت، به میزان تناقض در روایات راجع به حیات او بر می گردد. از دیدگاه آن ها شریح شخصیتی است که روایات مربوط به وی غیر واقعی و غیر قابل باور می باشد. مثلا امیل تیان (Emile Tyan) مهم ترین دلیل افسانه ای بودن او را در غیر ممکن بودن مدت قضاوت طولانی او (75 سال)، با توجه به اتفاقات سیاسی و عزل و نصب های گوناگون زمان او دانسته است. (2) این نکته از چند جهت قابل نقد و بررسی می باشد:

- 1- کمبود مطالعات عمیق و موثر نویسنده در باب شخصیت و تاریخ حیات او، صرف نظر از مطالعات قضایی تیان.
  - 2- نقصان اطلاع و آگاهی او نسبت به خصوصیات اخلاقی و ویژگی های رفتاری شریح و حالت تسلیم و رضای او به حکومت وقت. (3)
  - 3- سازش و مدارای شریح با هر حاکم و خلیفه، به گونه ای که رضایت او را در تثبیت مقامش جلب نماید.
- شاخ (Schacht) (دیگر نویسنده غربی که شخصیت شریح را ساختگی فرض کرده است، از شریح نه به عنوان فردی خاص، بلکه به عنوان نظریه ای از انواع نظریات مورد استناد در میان اهل عراق یاد کرده است. (4) در عین حال، در جایی دیگر از شریح به عنوان طراح قدیمی مکتب عراق یاد می کند که اشاره به وجود فردی خاص دارد. (5) گرچه بعضی از روایات موجود در مورد شریح متناقض و گاه اغراقآمیز است، ولی دلیل بر غیر تاریخی بودن این چهره نمی باشد. در کتاب ((یکصد و پنجاه صحابی ساختگی)) علامه عسکری نیز اشاره ای به جعلی و ساختگی بودن شخصیت شریح نشده است. هم چنین، نامه ذکر شده در نهج البلاغه از جانب امام علی(ع) به این شخص و نمونه هایی از قضاوت های وی و راهنمایی های علی(ع) و احادیثی که به نقل از شریح در کتب معتبر حدیث آمده، در کنار اشعار به جای مانده از او، بر واقعی بودن این شخص مهر تأیید می زند.

#### بررسی حیات تاریخی شریح تا قبل از تصدی مقام قضاوت

در این که اصل و نسب شریح متعلق به کدام سرزمین و ملیت بوده است، میان تاریخ نویسان، عالمان انساب و تذکره نویسان اختلاف نظر کلی وجود دارد. اکثر نویسندگان با توجه به شجره نامه اجدادی او اظهار داشته اند که جد پنجم شریح - رائش - از سپاهیان انوشیروان (6) بوده که به فرماندهی سیف بن ذی یزن، برای جنگ با حبشه به سرزمین یمن آمده و تابعیت قبیله معروف کنده را پذیرفته و در آن جا ماندگار شده بودند (7) و به همین دلیل جزء هم پیمانان (حلفای) کنده محسوب گردیدند و خود شریح نیز بر این نکته (حلیف بودنش) تأکید کرده است. (8)

ابن سعد در معرفی نام و نسب او نوشته است: ((وی شریح بن حارث بن قیس بن جهم معاویه بن عمار بن رانش بن حارث بن معاویه بن ثورین مرتع از نسل کنده بود)). (9) این نسب نامه از حیث قدمت سند و به لحاظ تاریخی، بر دیگر روایات ترجیح دارد، هر چند ایرانی بودن وی را زیر سوال می برد.

شریح دارای القاب و کنیه هایی همچون: ابوامیه کندی، (10) ابوعبدالرحمن، (11) ابوعمر، (12) شریح قاضی، (13) اباعبدالله، (14) قاضی مصرین، (15) عبدالایظر، (16) کاذب (17) و... بوده است.

منابع، تاریخ دقیق تولد شریح را به خاطر گمنامی و ناشناس بودن وی در آن زمان ذکر نکرده اند، ولی با توجه به این که اکثر منابع معتبر، سال وفات او را 78 یا 80 هجری و سن او را در هنگام مرگ 106 تا 110 سال دانسته اند، تاریخ ولادت او، حدوداً 30 سال قبل از هجرت پیامبر (ص) بوده است، اما مطابق روایت ابن حجر (18) تاریخ ولادت او حدوداً با زمان تولد امام علی (ع) یکسان بوده است.

از دوران کودکی و نوجوانی او جز چند خبر کوتاه، مطلبی نگاشته نشده است؛ یکی از این خبرها مربوط به اسارت وی و مادرش در دوران نوجوانی (19) و دیگری در رابطه با خبر ازدواج وی با دختری از بنی تمیم - به نام زینب (20) - می باشد. هم چنین، خبری بسیار کوتاه از تعلیم و آموزش دیدن او در نزد معاذبن جبل وجود دارد. (21)

اکثر منابع، مهاجرت شریح از یمن به حجاز را تأیید کرده اند. بعضی مقصد وی را شهر مدینه ذکر کرده اند (22) و برخی دیگر از ذکر مقصد وی خودداری نموده اند. (23) درباره تاریخ این مهاجرت هم اختلاف می باشد؛ تعدادی از مورخان، زمان آن را در دوران پیامبر (ص) (24) و عده ای آن را بعد از وفات پیامبر (ص)، یعنی در دوران خلافت ابوبکر، ذکر کرده اند. (25)

### شریح؛ صحابی یا تابعی؟

در مورد این که شریح از صحابه بود یا تابعین، میان مورخان و عالمان رجال اختلاف نظر وجود دارد. بعضی او را در ردیف تابعین به حساب آورده اند که زمان جاهلیت را هم درک نموده است، (26) اما ابن حجر گزارشی از ملاقات کوتاه او با پیامبر (ص) آورده و کوشش دارد که وی را جزء صحابه به حساب آورد. (27) در حالی که ذهبی، صحابی بودن او را رد می نماید. (28) ابن وکیع اسلام آوردن شریح را قبل از رحلت پیامبر (ص) تأیید کرده، ولی ملاقات او با پیامبر (ص) را مردود می داند. (29) به طور خلاصه می توان گفت که شریح قاضی جزء بزرگان تابعینی بوده که با صحابه بزرگی همچون: علی (ع)، عمر، زیدبن ثابت، عبدالله مسعود و غیره مصاحبت داشته و از آن ها علوم مختلف و به ویژه حدیث را فرا گرفته است.

### شریح در دوره خلافت ابوبکر

در این زمان، شریح از جمله تازه مسلمانان به شمار می رفت؛ به همین دلیل، عنصر مهمی در شهر مدینه به حساب نمآمد. این امر سبب ناشناخته ماندن شخصیت وی و عدم کسب مسوولیت دولتی در دوره ابوبکر گردیده و اعتراضات مردم مدینه، پس از انتخاب شریح به قضاوت در کوفه نیز این گفته را تأیید می کند. (30)

### شریح در زمان خلافت عمر

جهت بیان اخبار شریح در دوره عمر، ناچاریم که دوران ده ساله خلافت عمر را به دو دوره پنج ساله تقسیم کنیم. دوره پنج ساله اول، مربوط به دورانی است که شریح هم چنان در شهر مدینه ساکن بود، ولی سمت دولتی نداشت. با گسترش دامنه فتوحات مسلمین در زمان خلافت عمر، وی منصب قضا را، بر حسب ضرورت، به دیگران تفویض کرد. (31) این افراد نیز - بر خلاف شیوه انتخاب ابوبکر (32) - اغلب اشخاصی غیر معروف بودند که سابقه چندانیتی در اسلام نداشتند؛ زیرا عمر ترجیح می داد که صحابه و اشخاص معروف و سرشناس اسلام را به عنوان مشاور و رایزن در مدینه و نزد خود نگه دارد. (33) این مرام خلیفه دوم زمینه را برای چهره شدن افرادی همچون شریح فراهم ساخت و یکی از دلایل اصلی انتخاب شریح نیز همین اصرار عمر در به کارگیری این شیوه در انتخاب این افراد بود.

وی از جمله افراد با سواد مدینه در دوران عمر محسوب می شد که در شاعری و علم انساب نیز خیره بود. (34) بنا به گفته یك محقق عرب، (35) شریح در زمان انتخاب شدن به سمت قضاوت در کوفه، متولی شهر مدینه بود و همین ویژگی ها نیز در انتخاب او موثر بود. عامل مهم دیگری که اکثر منابع از آن به عنوان علت انتخاب شریح به سمت قضای کوفه یاد کرده اند، چگونگی قضاوت شریح میان عمر و مردی که بر سر اسبی مرافعه کرده بودند، می باشد که طی آن عمر نحوه قضاوت شریح را پسندیده و او را به قضای کوفه برگزید. (36) این اولین آشنایی عمر با شریح بود که در دوران پنج ساله دوم خلافت عمر انجام گرفت.

شریح به هنگام تصدی قضاوت در کوفه - سال 18ه' - مردی چهل ساله بود. (37) وی به همراه چندتن دیگر همچون: کعب بن سوارزادی، ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود از جمله قضات مستقلی بودند که به طور مستقیم از طرف خلیفه برای تصدی این مقام انتخاب شده و تحت امر خلیفه بودند، نه والی او. (38)

عمر بن خطاب هنگامی که شریح را به منصب قضای کوفه می فرستاد، نامه ای به او نوشت و نحوه قضاوت اسلامی را به او تعلیم داد. (39) همین دستور، به علاوه راهنمایی های دیگر عمر و خلفای هم دوره او، ملاک اصلی قضاوت شریح در میان اهالی کوفه؛ و اصلی ترین علل تداوم منصب قضایی او بود گرچه در برخی اوقات با نقایضی از طرف او همراه بود.

در منابع آمده است که عمر ماهانه یکصد درهم بابت دستمزد به او می پرداخت. (40) عمر یکی از دو تن بدریونی بود که شریح در احادیث و روایات خود به او استناد می کرد. (41) و بیش تر احادیثی که وی از پیامبر (ص) نقل کرده است، از زبان و قول عمر می باشد. می توان گفت که روابط این دو در دوران پنج ساله دوم، تا حد زیادی مسالمتآمیز بوده است.

### شریح در دوره خلافت عثمان

در زمان خلافت عثمان، منصب قضای شریح از طرف خلیفه تثبیت گردید و او توانست، در مدت خلافت دوازده ساله عثمان، با شگرد مخصوص به خود، سمت قضای کوفه را حفظ نماید. (42) رفتار شریح و میزان تأثیرپذیری و الگو برداری وی از عثمان، نسبت به عمر، بسیار کم تر بوده است و روایاتی را که از عثمان نقل می کنند، بسیار کم تر از روایات منقول از عمر می باشد. سمت قضای کوفه در این زمان نیز ظاهراً از لحاظ عملکرد و نحوه قضاوت، با مشکلی بر خورد نکرد و شریح بدون هیچ گونه دردسر و مشکل خاصی به کار خود مشغول بود. اخبار و اطلاعات راجع به شریح در دوره عثمان، همانند دوره ابوبکر، بسیار کم و محدود می باشد. ظاهراً رابطه او با عثمان خوب بوده ولی این رابطه به گرمی رابطه با خلیفه دوم نبوده است.

### شریح در دوران حکومت علی(ع)

به گفته ابن عساکر، در ابتدای خلافت علی(ع)، سه نفر به نام های مره، میسره و شریح قاضی مورد اتهام قرار نگرفته بودند. (43) بنابراین، با آغاز خلافت علی(ع) شریح از مقام خود عزل نگردید و حضرت وی را به همراه برخی قضات دیگر که مورد تأیید او بودند، برای قضاوت به شهرهای دور و نزدیک فرستاد. (44) به تصریح منابع، مقام شریح در این دوره با عزل و نصب هم روبرو گردید، (45) اما در عین حال، به هنگام شهادت علی(ع)، شریح بر مسند قضاوت کوفه قرار داشت. (46)

شریح در زمان حکومت علی(ع) به خاطر بعضی از قضاوت های نادرستش، از طرف حضرت مورد مواخذه و بازخواست قرار گرفت. از جمله این قضاوت ها، طبق گفته ابونعیم اصفهانی، قضاوت نادرست او در مورد اختلاف امام با مرد یهودی بر سر یک زره بود که پس از آن وی به منطقه بانقیا (یکی از مناطق یهودی نشین نزدیک کوفه در آن زمان) تبعید شد. (47) ظاهراً تنفیذ منصب قضای شریح از طرف علی(ع) مشروط به اموری بود که یکی از آن ها، نظارت حضرت بر نحوه قضاوت های او بود. (48)

از مهم ترین قضایایی که در آن رفتار و عملکرد شریح توسط امیرالمومنین(ع) نکوهش شده تا جایی که امام با نوشتن نامه ای به او از کار اشتباهش انتقاد نموده است، موضوع خرید خانه ای مجلل به قیمت 80 دینار در دوران تصدی مقام قضاوت بوده است که شرح آن، همراه با نامه امام(ع) در کتاب ((نهج البلاغه)) آمده است. (49) شریح با بت قضاوت در زمان علی(ع) ماهانه پانصد درهم (50) دستمزد دریافت می کرده است. (51)

### شریح در دوران حکومت حسن بن علی(ع)

با این که این دوران کوتاه بود، اما همین دوران کوتاه نیز با جنگ و درگیری میان امام(ع) و معاویه سپری گردید؛ به همین دلیل امام فرصت رتی و فتق امور اجرایی و به خصوص امور قضایی را به دست نیارود. به گفته مسعودی، شریح در این دوران نیز هم چنان به شغل قضا اشتغال داشته است. (52)

### شریح در زمان خلافت معاویه

پس از غصب خلافت توسط معاویه، وی با کیاست و زیرکی خود، بیش از بیست سال سمت خلاف مسلمین را در اختیار گرفت. ابن خلدون می نویسد: ((معاویه پس از به دست گرفتن خلافت، عمال خود را به شهرها فرستاد؛ از جمله شریح قاضی را بر مسند قضای کوفه نشاند)). (53)

### شریح و امارت زیاد بن ابیه بر کوفه

در زمان های بعد، وقتی معاویه امارت شهر کوفه را به زیاد بن ابیه واگذار کرد؛ وی مانند حاکمی مستقل عمل نمود و از این روز، شریح برای اولین بار از تحت نظارت مستقیم خلیفه خارج شد. شریح در ابتدای حکومت زیاد بر کوفه، همراه وی به بصره رفت و برای مدتی در آن جا مشغول قضاوت بود و دوباره جهت قضاوت، به کوفه بازگشت. (54) شریح یکی از مشاوران مخصوص زیاد بود که در امور خاص مورد مشورت او قرار می گرفت و اکثراً نظر وی را مورد پذیرش قرار می داد. از جمله این مشورت ها، نظر خواهی از شریح در مورد قطع کردن یا نکردن دست راستش به دلیل طاعون بود. (55)

مهم ترین رویداد دوران حکومت زیاد و قضاوت شریح در کوفه که اعتراض بسیاری از مسلمانان را در پی داشت و حتی باعث شد که مسلمانان زیاد را مورد لعن و نفرین خود قرار داده و عمل او را اتهامی علیه شریح قلمداد کنند، تنظیم استشهاد نامه ای علیه حجر و جعل امضای شریح قاضی و شریح بن هانی بود. شریح بن هانی پس از اطلاع یافتن از این موضوع، با جسارت و بی باکی، طی نامه ای که برای معاویه فرستاد، خیانت زیاد را نسبت به خود فاش ساخت؛ (56) اما مصلحت طلبی، سکوت بی مورد به جای حقیقت گوئی، ترس از زیاد و عوامل دیگر، مانع از تلاش شریح برای رفع این اتهام از خود گردید.

در رابطه با وضعیت شریح در ابتدای خلافت یزید و قبل از نهضت کربلا، خبری در دست نیست.

### شریح قبل و بعد از حادثه کربلا

اولین مداخله شریح در آغاز نهضت کربلا، مربوط به بیعت هفتاد تن از بزرگان کوفه همچون: حبیب بن مظاهر، محمد بن اشعث، مختار ثقفی، عمر بن سعد و... در حضور شریح و شاهد گرفتن وی بر هواداری آل علی(ع) و دعوت از امام حسین(ع) برای سپردن حکومت کوفه به او بود. (57) ولی صرف نظر از پیمان شکنی بیش تر این بزرگان، خود شریح نیز به محض ورود عبیدالله به کوفه در دارالاماره او حضور یافت و بدون در نظر گرفتن تعهد بر وفاداری با آل علی، به

جرگه مخالفین آن‌ها پیوست و یکی از مشاورین درگاه عبیدالله گردید (58) و عبیدالله نیز که جهت رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی همچون شریح قاضی - که در میان مردم مقدس مآب کوفه، از شخصیت ممتازی برخوردار بود - نیاز داشت، از او استقبال کرد. (59)

در ماجرای دیگری، از نقش شریح به عنوان پیام‌رسان عبیدالله به قبیله هانی، در رابطه با رساندن خیر زنده بودن هانی و پراکنده شدن آن‌ها از اطراف دارالاماره یاد شده است. (60) نقشی را که شریح در چنین لحظه حساسی در صحنه سیاسی - نظامی ایفا کرد، به اندازه‌ای مهم و حیاتی بود - به خصوص برای ابن زیاد - که به قیمت به دست گرفتن امارت از طرف عبیدالله، به قتل رسیدن هانی و مسلم و از همه مهم‌تر، اتفاق افتادن حادثه کربلا تمام شد. هم‌چنین از شریح به عنوان امانت‌دار مسلم، در محافظت از بچه‌های وی نام برده شده (61) و گفته شده است که شریح از ترس تهدیدهای عبیدالله، آن‌ها را بی سرپرست در شهر رها ساخت تا خطری در این زمینه متوجه او نگردد.

( )

62

### تحلیلی در فتوای شریح بر ضد امام حسین (ع)

یکی از مهم‌ترین ابهامات راجع به نقش شریح در جریان نهضت کربلا این است که آیا فتوای شریح مبنی بر وجوب جهاد با امام حسین (ع) واقعیت داشته است یا خیر. مبنای این تردید، مربوط به ضرب‌المثلی در زبان فارسی است که علامه دهخدا به آن اشاره دارد و در میان مردم به خصوص شیعیان شایع است. (63) البته خود دهخدا نیز تأکید کرده است که این خیر سند ندارد. اگر چنین خبری صحت داشته باشد، می‌توان گفت که یکی از عوامل اصلی و بسیار مهم در بسیج مردم کوفه و شام علیه امام حسین (ع)، صدور چنین (64) فتوایی از شخصی فقیه، مجتهد، مفسر، ملا و قاضی خلفای راشدین بوده است. با این‌که در منابع قدیمی چنین خبری مشاهده نمی‌گردد اما شواهدی مبنی بر تصدیق و تأیید آن موجود است که عبارتند از:

الف) سازگاری شریح با تمامی اندیشه‌های خلفای معاصر خود.

ب) تمایل و گرایش سریع به قدرت برتر (عبیدالله) و سهیم شدن در برنامه‌های او در مخالفت با طرفداران آل علی (ع).

ج) ضعف نفس و محتاط و ترسو بودن و حساب بردن از عبیدالله، که ابن سعد هم در کتاب خود به آن اشاره می‌کند. (65)

د) چنین فتوایی به طور مستقیم از طرف شریح مطرح نشده است، ولی حرف و حدیثی کلی در این رابطه در میان بوده که در کنار عوامل دیگری هم چون: جبن و ترس، عافیت طلبی، ریاکاری، دوپهلوی سخن گفتن، دروغ‌گویی، و ریاکاری شریح، از یک طرف و ترندها، سیاست‌بازها، سوء استفاده از مقام مذهبی افراد، جعل امضا و نتیجه‌گیری غلط و قیاس به باطل توسط ابن زیاد، همراه با زودباوری و عدم آشنایی کوفیان با سیاست روز، از طرف دیگر، سخن و نظر کلی شریح را تبدیل به فتوایی برضد امام حسین (ع)، برای تهییج کوفیان زودباور علیه نوه پیامبر (ص) می‌کند که مسبب اصلی آن نیز خود شریح و اهمال و سستی او بوده است.

### شریح در زمان شورش ابن زبیر و قیام مختار

به جز آن‌چه در مورد شریح، در دوران امارت عبیدالله و خلافت یزید گفته شد، اخباری در مورد استعفا وی از منصب قضاوت در زمان شورش ابن زبیر در منابع نیامده است. در این رابطه ابن سعد و ابن خلدون گفته‌اند که شریح در فاصله سال‌های بحرانی، پس از استعفا معاویه دوم - 64 تا 73هـ - به مدت 9 سال در کار خود درنگ نمود (66) و حتی به مدت سه سال از منصب قضاوت کناره‌گیری کرد. (67) علت این امر طبق گفته ابن سعد، (68) ترس او از عدم امنیت جانی در هنگام تصدی این منصب بوده است.

ابن خلدون آورده است: مختار پس از تسلط بر کوفه و آرام کردن اوضاع این شهر، شریح قاضی را که به دنبال بروز فتنه در جهان اسلام، از منصب قضاوت کوفه استعفا کرده و خانه نشین شده بود، به کار قضاوت برگرداند. سپاهیان مختار و به خصوص شیعیان او، با این کار مخالفت نموده و از مختار خواستند که وی را عزل کند. آن‌ها دلایل مخالفت خود را عثمانی بودن شریح، (69) مغضوب علی (ع) قرار گرفتن و تبعید او به بانقیا توسط امام، (70) گواهی دادن علیه حجر بن عدی و کوتاهی ورزیدن در پیام‌رسانی به هم‌قبیلگان او (71) ذکر می‌کردند. شریح نیز پس از شنیدن این اعتراضات، خود را به بیماری زد، در نتیجه مختار نیز که تاب تحمل اعتراضات بسیار یاران خود را نداشت، شریح را از کار برکنار نمود. (72)

به نظر می‌رسد که دلیل اصلی انصراف شریح از مسند قضاوت کوفه در زمان فتنه، غیر از آن‌چه که گفته شد، همان عوامل مصلحت‌طلبی و عافیت‌جویی وی، به خصوص در شرایط حاد و بحرانی، بوده است؛ زیرا وی می‌دانست که چنین قیام‌هایی گذرا و موقتی بوده و دوام چندانی نخواهد داشت، از این رو صلاح کار خود را در انصراف از دستگاه قضایی برای متهم نشدن و جان سالم در بردن از معرکه‌ها می‌دید.

### شریح در دوران خلافت عبدالملک و امارت حجاج تا وفات وی

پس از برقراری خلافت عبدالملک و تسلط او بر کوفه، شریح توسط این خلیفه مجدداً به مسند قضاوت بازگردانده شد. (73) ابن‌وکیع جریان گمارده شدن شریح بر مسند قضاوت را در کتاب خود آورده است. (74)

پس از به دست گرفتن امارت کوفه توسط حجاج، وی مقام قضاوت این شهر را تثبیت نمود (75) و شریح علاوه بر اشتغال بر این امر، از مشاوران حجاج نیز به شمار می‌رفت. وی تا سال 78 هجری به امر قضاوت مشغول بود و در این سال از حجاج تقاضای کناره‌گیری از مسوولیت نمود که حجاج نیز با درخواست او موافقت نمود. (76) منابع، علت استعفا او را پند و اندرز مردی دانا عنوان کرده و نوشته‌اند که آن مرد به او توصیه کرده بود که به علت رشوه‌خواری فرزندش و هم‌چنین پیری و ناتوانی خودش، از سمت خود استعفا دهد. (77) وی پس از این استعفا خانه نشین شد و

در این مدت حقوق و مستمری دریافتی خود از دولت را قطع نمود و با همین وضعیت نیز در گذشت. (78)

### سال وفات و سن او در هنگام مرگ

سن شریح در هنگام مرگ از یکصد تا یکصد و هفت سال گزارش شده است. ظن قوی وجود دارد که سن او در هنگام مرگ 106 تا 110 سال بوده است. دلایل اختلاف اخبار، نامشخص بودن سال دقیق تولد و وفات او و دور شدن وی از کارهای مهم جامعه در واپسین سال های عمر بوده است. منابع مختلف، سال وفات او را از سال 72 تا 99 هجری گزارش کرده اند. (79)

### مدت قضاوت شریح

در رابطه با مدت زمان قضاوت شریح، از آن جا که در تاریخ و وفات او تناقض وجود دارد، بالطبع روایات مختلفی موجود است که آن را از 53 تا 75 سال ذکر کرده اند. (80) دلیل دیگر اختلاف روایات، اختلاف نظر نویسندگان بر سر کناره گیری شریح از قضاوت و مدت زمان آن و به حساب آوردن یا نیاوردن این مدت می باشد. اگر چه نباید از کم دقتی و ملاحظه کاری نویسندگان آن دوره نیز غفلت کرد. ابن ابی الحدید مدت زمان قضاوت او را 57 سال ذکر کرده است که يك سال از آن نیز در بصره بوده است. (81)

### نام فرزندان و برادر او

برخی از منابع ضمن شرح وقایع مختلف، نام چند تن از فرزندان شریح را نیز آورده اند. یکی از این فرزندان، عبدالله می باشد که به علت قضاوت پدر علیه او به زندان افتاده بود و خود شریح برایش غذا می برد. (82) هم چنین از دو پسر دیگر او به نام های میسرره و عبدالرحمن یاد شده که روایاتی توسط آن ها از قول پدرشان نقل شده است. (83) نام پسر دیگر او اسد بود که در قضیه پسران مسلم از او یاد شده است. (84) در ((جمهره الانساب العرب)) ابن حزم نیز نام عبدالله یکی از برادران شریح، ذکر شده است. (85)

### خصوصیات ظاهری و اخلاقی شریح

از نظر شکل ظاهری، چهره او به دلیل این که هیچ موئی در صورتش نرویده بود شبیه چهره نوجوانان بود (86) و به همین دلیل، یکی از چهارتن سادات طلوس (87) به حساب می آمد. علاوه بر این، فردی کر به المنظر بود و بنا به گفته اصمعی، ناقص الاسنان نیز بوده است. (88) به لحاظ اخلاقی دارای خصلت هایی همچون عجب و خودپسندی بود. (89) خصوصیات دیگر او را شوخ طبعی ذکر کرده و روایت هایی نیز در این باره آورده اند. (90)

### ویژگی های دیگر شریح

منابع از وی به عنوان فردی فقیه، مفسر، مجتهد، عالم به علم قضا، ثقه در علم حدیث و نسب شناس یاد کرده و حتی او را عالم ترین افراد در علم قضا به حساب آورده اند. (91) خود او گفته است که این علوم را از طریق مباحثه و مناظره با اهل علم آموخته است. (92) وی در شعر و شاعری نیز تبحری خاص داشت و از جمله شعرای مخضرم به حساب می آمد. (93) اما با وجود همه این خصلت ها شیعیان از عملکرد او راضی نیستند. (94) وی از صحابه معروفی همچون: علی ابی طالب، عمر، زید بن ثابت، عبدالرحمن بن ابوبکر، عبدالله بن مسعود و عروه بن ابی الجعد بارقی روایت نقل کرده است. (95) هم چنین افرادی از وی روایت نقل کرده اند که معروف ترین آن ها ضحاک، مقداد بن ابی فروه، شعبی، ابراهیم نخعی، قاسم بن عبدالرحمن، یحیی طایمی، محمد بن سیرین، انس بن سیرین و... می باشند. (96)

### نتیجه گیری

از مجموع آن چه که بیان شد می توان نتیجه گرفت که: طبق نقل قول اکثر مورخین و محدثین شریح به عنوان شخصیتی تاریخی، عینیت و وجود خارجی داشته و به هیچ وجه شخصیتی افسانه ای نبوده است. گرچه راجع به او و وقایع دوران حیاتش تناقضات و اختلافات فراوانی در منابع به چشم می خورد، اما این مسأله يك امر طبیعی در تاریخ اسلامی به شمار می آید؛ زیرا از دوران جاهلیت و حتی یکی، دو سده پس از هجرت، اخبار بدون نقص و تواریخ مکتوبی وجود نداشته و بیش تر این اخبار بر اساس نقل قول و روایات شفاهی راویان هر واقعه، یا شایعات میان مردم نگاشته شده است و چنین ابهامات تاریخی نه تنها در زندگانی شخصیتی همچون شریح - قبل از تصدی مقام قضاوت و یا پس از کناره گیری از آن - وجود دارد، بلکه در مورد زندگانی شخصیت های ممتاز و معروف هم به چشم می خورد. شریح قاضی گرچه شخصیتی فقیه، مفسر، نساب، ثقه در حدیث و مهم تر از همه، اعلم در علم قضاوت - بنا به گفته منابع (97) - به حساب می آمد، ولی از نظر خصوصیات اخلاقی، فردی مصلحت جو و فرصت طلب بود که برای رسیدن به مقام و منصب و تثبیت آن، با هر نوع حکومت و خلافت و ایده های مختلف امرای آن، کنار می آمد و در این مدارا و سازش، گاهی مجبور می شد که حقیقت را فدای مصلحت طلبی خود کند؛ درست همان کاری که در برابر سوء استفاده های ((زیاد)) و پسرش عبدالله انجام داد، تا جایی که عبدالله از کم ترین سخن او فتوایی ساخت و از آن برای بسیج مردم کوفه علیه حسین بن علی (ع) استفاده کرد و او که شاهد چنین سوء استفاده هایی از گفته خود بود، مهر سکوت بر لب نهاد و به دلیل ترس، مصلحت جویی و عافیت طلبی خود کوچک ترین اعتراضی نکرد و به این وسیله کفه ترازوی دشمن را در مقابل آل علی سنگین تر نمود و چنین شد که قرن ها بعد از آن واقعه، از او شخصیتی منفور در نزد شیعیان ساخت.

## پنوشتها:

1. C.E. Bosworth, the encyclopaedia of Islam, Edited leiden Brill, year 1997, schacht, J, The origins of mohammadan-Jurisprudence, oxford univertsity press, 1979--An introduction Islamic law, oxford clarendon press, 1964. Tyan emile, Histoire de'l organisation Judiciaire en pays d'islam, 2ed, leiden EJ. Brill, 1960.
2. Emile Tayan, histoire de's...,p.75.
3. ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا(بی جا، مطبعه السعاده، 1394ه' ) ج3، ص132.
4. J.schacht, An introduction to...p.24.
5. organis, the orngins of ....p.160.
6. از دوران انوشیروان تا زمان شریح کم تر از پنجاه سال می گذشته است و این مدت زمان با شش نسل تا زمان شریح چندین مطابقت ندارد!
7. محیی الدین النوی، تهذیب الاسما و اللغات (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج1، ص243 محمدبن وکیع، اخبارالقضاة (بیروت، عالم الکتب، بی تا) ج2، ص198 ابن حجر، الاصابه فی تمییزالصحابه (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ه' ) ج3، ص270 ابی الفدا (ابن کثیر)، البدایه و النهایه (چاپ پنجم: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1409ه' ) ج9، ص24 و ابوالقاسم علی بن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، (بیروت، دارالفکر، 1415ه' ) ج23، ص7.
8. محمدبن سعد، طبقات الکبری (بیروت، دارصادر، بی تا) ج6، ص132 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (چاپ دوم: بیروت، داراحیا التراث العربی، 1387ه' ) ج14، ص28 و ابن عساکر، همان، ص13.
9. همان، ص131.
10. ابونعیم اصفهانی، همان.
11. محمدبن حبان، مشاهیر علمای الامصار و اعلام فقها الاقطار، (چاپ اول: بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، 1408ه' ) ص160.
12. ابن عساکر، همان، ص10.
13. ابونعیم اصفهانی، همان؛ ابن عساکر، همان و ابن حجر، همان.
14. ابن حزم، جمهره الانساب العرب (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1403ه' ) ص425.
15. شمس الدین محمد ذهبی، سیراعلام النبلا(چاپ هفتم: بیروت، موسسه الرساله، 1410ه' ) ج4، ص101.
16. محمدبن وکیع، همان، ص386 و ابن عساکر، همان، ص12.
17. همان، ص219 و محمدبن سعید، همان، ص141.
18. ابن نویسنده سن شریح در هنگام رسیدن به منصب قضای کوفه را 40 سال نوشته است؛ (ر.ک. الاصابه، همان، ص271).
19. محمد تقی تستری، قاموس الرجال(چاپ دوم: قم، موسسه نشر اسلامی، 1414ه' ) ج5، ص406 به نقل از شرح نهج البلاغه، ج19 ص123.
20. محمدبن وکیع، همان، ص205-206 ابن عبدربه اندلسی، عقدالفرید (بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا) ج7، ص100 و احمدبن خلکان، وفيات الاعیان (بیروت، دارصادر، بی تا) ج2، ص461.
21. ابن حجر، همان؛ یوسف المزی، تهذیب الکمال فی اسمی الرجال، تحقیق بشارعواد معروف (چاپ اول: بیروت، موسسه الرساله، 1408ه' ) ج12، ص438 و ابن حجر، تهذیب التهذیب (بیروت، داراحیا التراث العربی، بی تا) ج4، ص327.
22. محمدبن وکیع، همان، ص199 و یوسف المزی، همان.
23. شمس الدین محمد ذهبی، همان.
24. ابن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، همان و همو، تهذیب التهذیب، ج4، ص328.
25. شمس الدین محمد ذهبی، همان، ص100 همو، تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام (چاپ دوم: بی جا، دارالکتب العربی، 1418ه' ) ج5، ص420). و ابن ابیک الصفدی، الوافی بالوفیات (بیروت: داراحیا التراث العربی 1402ه' ) ج16، ص140.
26. احمد بن خلکان، همان، ص460، (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ه' ) ص258.
27. ابن حجر، همان، ص217.
28. ذهبی، همان، ج4، ص328.
29. محمدبن وکیع، همان، ص400.
30. همان، ص190.
31. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1336) ج1، ص423.
32. مادلونگ در کتاب خود، از قول کایتانی نوشته است که منش ابوبکر در انتخاب افراد برای مناصب و امور مهم این

- بود که از مشاهیر اسلام و از مشایخ و صحابه معروف بهره می برد؛ ر.ک: و یلفرد مادلو نگر، جانشینی حضرت محمد، ترجمه احمدنمایی و دیگران (چاپ اول: مشهد بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1377ش) ص 88.
33. و یلفرد مادلونگ: همان.
34. یوسفی المزی، همان، ص 348.
35. علی الانباری، منصب قاضی القضاة (چاپ اول: بی جا، دارالعربیة، بی تا) ص 230.
36. محمدبن سعد، همان، ج 2، ص 132؛ محمدبن وکیع، همان، ص 190، یوسف المزی، همان، ص 439 و ابو نعیم اصفهانی، همان، ص 137.
37. ابن حجر، همان، ص 217.
38. ثابت اسماعیل راوی، العراق فی العصر الاموی (چاپ دوم: بغداد، منشورات مکتبه الاندلس، 1970م) ص 81.
39. محمدبن وکیع، همان، ص 189-190. ابونعیم اصفهانی همان، ص 136.
40. شمس الدین محمد ذهبی، همان، ص 421.
41. ابونعیم اصفهانی، همان، ص 137.
42. ابن عساکر، همان، ص 27 و ابی عمر قرطبی، همان.
43. ابن عساکر، همان، ص 16.
44. ابن ابی الحدید، همان، ص 29.
45. محمدبن وکیع، همان، ص 396 و ابن عساکر، همان، ص 27.
46. ابن عساکر، همان.
47. ابو نعیم اصفهانی، همان، ص 139-140.
48. سید حسن براقی نجفی، تاریخ الکوفه (چاپ چهارم: بیروت، دارالاضواء، 1407) ص 228.
49. سید شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه دکتر جعفر شهیدی (چاپ سیزدهم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1377ش) نامه چهارم، ص 272-273.
50. اگر شریح ماهیانه چنین مبلغی دریافت می کرده است، خرید خانه ای به مبلغ 80 دینار چندان مهم به نظر نمی رسد.
51. ابن عساکر، همان، ص 18 و شمس الدین محمد ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج 4، ص 102.
52. ابوالحسن مسعودی، التنبیه و الاشراف (بی جا، دارالصاوی، بی تا) ص 261.
53. عبدالرحمان بن خلدون، همان، ج 2، ص 3-4.
54. ابن عبدربه، همان، ج 5، ص 272-273 و عزالدین ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج 2، ص 625.
55. مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 2، ص 30 و ابن خلکان، همان، ص 462.
56. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری (بیروت، داراحیا التراث العربی، بی تا، ج 5) ص 268-270 و عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه روحانی (چاپ اول: تهران، انتشارات اساطیر، 1373) ج 2، ص 2113-2115.
57. محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353) ج 7، ص 2922-2923 و ابن عساکر، همان، ص 26.
58. محمدبن جریر طبری، همان، ص 2918.
59. مرتضی مطهری، حماسه حسینی (چاپ سی ام: تهران، انتشارات صدرا، 1377ش) ج 1، ص 424.
60. محمدبن جریر طبری، همان، ص 2920 عزالدین ابن اثیر، همان، ج 6، ص 2198 و شیخ مفید، الارشاد، ترجمه رسولی محلاتی (چاپ چهارم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378) ج 2، ص 69-70.
61. کاشفی، روضه الشهدا، ص 283-284.
62. همان، ص 292-294.
63. علی اکبر دهخدا، لغتنامه (چاپ اول: تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1373) ج 26، ص 349.
64. محمدبن سعد، همان، ج 6، ص 142.
65. سخن شریح این بوده که هر فردی علیه خلیفه رسمی پیامبر شورش کند و آرامش جهان اسلام را بر هم بزند، جهاد با او بر هر مسلمان واجب است و اگر فرد طاغی کشته شود خونش مباح می باشد، و ابن زیاد از همین سخن، فتوایی علیه امام حسین صادر نمود، بی آن که عامل آن را شخصا معرفی نماید.
66. محمدبن سعد، همان، ص 140 و عبدالرحمن بن خلدون، همان، ص 218.
67. ابن ابی الحدید، همان، ص 28.
68. محمدبن سعد، همان، ص 141.
69. ابن عساکر، همان، ص 8.
70. ابن ابی الحدید، همان، ص 29.
71. محمدبن جریر طبری، همان، ج 8، ص 3320 عبدالرحمن بن خلدون، همان، ج 2، ص 47.
72. محمدبن وکیع، همان، ص 397؛ شهاب الدین احمد نویری، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه مهدوی دامغانی (چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، 1366) ج 6، ص 24 و عزالدین ابن اثیر، همان، ص 2423.
73. ابن وکیع، همان و ابن عساکر، همان، ص 2423.
74. ابن وکیع، همان، ص 391-397.
75. ابن عساکر، همان، ص 27.
76. ابن ابی الحدید، همان، ص 28؛ احمدبن خطیب (ابن قنفذ)، الوفيات (چاپ چهارم: بیروت، دارالافتاح الجدیده، 1403هـ)

- ص 98 و ابن وکیع, همان, ص 391.  
 77. ابن وکیع, همان, ص 391-392 و ابن عساکر, همان, ص 28.  
 78. ابن وکیع, همان, ص 199 و ابن ابی الحدید, همان, ص 29.  
 79. ابن وکیع, همان.

80. Encyclopaedia of Islam, Vol Ix, p. 508.

81. ابن ابی الحدید, همان.  
 82. محمد بن سعد, همان, ص 144 و ابن عساکر, همان, ص 30.  
 83. ابن حزم, همان, ص 425; ابن وکیع, همان, ص 391-393; ابونعیم اصفهانی, همان, ص 136.  
 84. کاشفی, همان, ص 292-294.  
 85. ابن حزم, همان.  
 86. ابن وکیل, همان, ص 200 و 204.  
 87. طلس جمع اطلس به کسی گفته می شود که هیچ موبی در صورتش نروییده باشد و این چهار تن عبارت بودند از: قیس بن سعد, احنف بن قیس, عبدالله زبیر و شریح قاضی .  
 88. ابن منظور, لسان العرب (چاپ دوم: بیروت: دار احیا التراث العربی, 1412هـ) ج 5, ص 3871.  
 89. ابن وکیع, همان, ص 210.  
 90. همان, ص 221 و 309 جمال الدین ابی الفرج (ابن جوزی), صفه الصفوه (چاپ اول: بیروت, دارالکتب العلمیه, 1403هـ) ج 3, ص 24 و محمد بن سعد, همان, ص 135.  
 91. ابن وکیع, همان, ص 410, ابن خلکان, همان, ص 461 و اسماعیل بخاری, تاریخ الکبیر, (بیروت, دارالکتب العلمیه, بی تا) ج 4, ص 229.  
 92. ابن کثیر, همان, ص 25.  
 93. محمد بن سعد, همان, ص 131; ابن اثیر, اسد الغابه فی معرفه الصحابه, ج 2, ص 625.  
 94. حسینی دشتی, معارف و معاریف (چاپ سوم: بی جا, موسسه فرهنگی آرایه, 1379) ج 6, ص 482.  
 95. ابن وکیع, همان, ص 384; ابن عساکر, همان, ص 8 و یوسف المزی, همان, ص 438.  
 96. ابن وکیع, همان, ص 243 و 244 و 384; ابن ابیک, همان, ص 140; ابن حجر, همان, ص 471.  
 97. ابن وکیع, همان, ص 401; ابن خلکان, همان, ص 461 و اسماعیل بخاری, همان.

## منابع

- ابن اثیر جزری, عزالدین: اسد الغابه فی معرفه الصحابه, (بیروت دارالکتب العلمیه, بی تا).  
 - \_\_\_\_\_ : الكامل فی التاریخ, ترجمه دکتر روحانی, (چاپ اول, تهران, انتشارات اساطیر, 1373ش).  
 - ابن ابیک الصغدی, صلاح الدین خلیل: الوافی بالوفیات, (بیروت, دار احیا, 1402هـ).  
 - ابن جوزی, جمال الدین ابی الفرج: صفه الصفوه, (چاپ اول, بیروت, دارالکتب العلمیه, 1403هـ).  
 - ابن حبان, محمد بن احمد: مشاهیر علمای الامصار و اعلام فقها الاقطار, (چاپ اول, بیروت, موسسه الکتب الثقافیه, 1408هـ).  
 - ابن حجر عسقلانی, شهاب الدین: تهذیب التهذیب, (بیروت, دار احیا, بی تا).  
 - ابن حزم اندلسی, ابی محمد: جمهره الانساب العرب, (چاپ اول, بیروت, دارالکتب العلمیه, 1403هـ).  
 - ابن خلدون, عبدالرحمن, مقدمه, ترجمه محمد پروین گنابادی, (تهران, بنگاه ترجمه و نشر کتاب, 1336ش).  
 - ابن خلکان, احمد بن محمد بن ابراهیم: وفيات الاعیان و انبا الاینا الزمان, (بیروت, دار صادر, بی تا).  
 - ابن سعد, محمد: طبقات کبری, (بیروت, دار صادر, بی تا).  
 - ابن عبدربه اندلسی, احمد بن محمد: العقد الفرید, (بیروت, دارالکتب العلمیه, بی تا).  
 - ابن عساکر, ابی القاسم علی بن حسن شافعی: تاریخ مدینه دمشق, (بیروت, دارالفکر, 1415هـ).  
 - ابن قنفذ, احمد بن خطیب: الوفيات, چاپ چهارم, (بیروت, دارالافتاح الجدیده, 1403هـ).  
 - ابن کثیر, ابی الفداء: البدايه و النهايه, (چاپ پنجم, بیروت, دارالکتب العلمیه, 1409هـ).  
 - ابن منظور: لسان العرب, چاپ دوم, (بیروت, دار احیا, 1412هـ).  
 - ابن وکیع, محمد بن خلف بن حیان: اخبار القضاة, (بیروت, عالم الکتب, بی تا).  
 - اصفهانی, ابونعیم احمد بن عبدالله: حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا, (بی جا, مطبعه السعاده, 1394هـ).  
 - ابن حجر, الاصابه فی تمییز الصحابه, چاپ اول, (بیروت, دارالکتب العلمیه, 1415هـ).  
 - الراوی, ثابت اسماعیل, العراق فی العصر الاموی, (چاپ دوم, بغداد, منشورات مکتبه الاندلس, 1970م).  
 - النوی, محی الدین بن شریف: تهذیب الاسما و اللغات, (بیروت, دارالکتب العلمیه, بی تا).  
 - بخاری جعفری, ابی عبدالله اسماعیل بن ابراهیم: تاریخ الکبیر, (بیروت, دارالکتب العلمیه, بی تا).  
 - براقی نجفی, سید حسن سید احمد, تاریخ الکوفه, (چاپ چهارم, بیروت دارالاضواء, 1407هـ).  
 - ذهبی شمس الدین محمد, تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام, (چاپ دوم, بی جا, دارالکتب العربی, 1418هـ).  
 - تستری, شیخ محمد تقی, قاموس الرجال, (چاپ دوم, قم, موسسه نشر اسلامی, 1414هـ).



- حسینی دشتی، معارف و معاریف، (چاپ سوم، بی جا، موسسه فرهنگی آرایه، 1379ش).
- ذهبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلا، (چاپ هفتم، بیروت، موسسه الرساله، 1410ه' ).
- شیخ مفید: الارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، (چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378ش).
- طبری، محمدبن جریر: تاریخ الطبری، (بیروت دارالتراث، بی تا).
- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353ش).
- علی الانباری، دکتر عبدالرزاق، منصب قاضی القضاة، (چاپ اول، بی جا، دارالعریبه، بی تا).
- قرطبی، ابی عمر: الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، (چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ه' ).
- مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد، ترجمه احمد نمایی و دیگران، (چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس رضوی، 1377 ش).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: التنبیه و الاشراف، (بی جا، دارالصاوی، بی تا).
- نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه مهدوی دامغانی، (چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1366ش).
- یوسف المزی، ابی الحجاج: تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، به تحقیق دکتر بشار عواد معروف، (چاپ اول، بیروت، موسسه الرساله، 1408ه' ).

- C. E. Bosworth, The encyclopediā of Islam, Edited Leiden Brill, 1997.
- Schacht. Joseph, The origins of mohammadan Jurisprudence, Oxford. University press. 1979.
- \_\_\_\_\_, An introduction to islamic law, Oxford clarendon press, 1964.
- Tyan, emile, historie de'l organisation Judiciaire en pays d' islam, 2 ed, Leiden, E.J Brill. 1960.